



شاعران فارسی سرای و فارسی نویس ارزرومی *

PROF. DR. VEYİS DEĞİRMENÇAY **

ÖZ

Eskiden beri Anadolunun kültür, sanat ve ilim merkezlerinden biri olan Erzurum'da birçok devlet adamı, bilgin, sanatkâr, şair ve yazar yetişmiştir. İçlerinde Nef'î, Mülhemî, Hâzık, İbrahim Hakkı, Zihnî, Ziya Paşa, Sirâcî, İlmî, Lütfî, Nasûhî ve Gâlib gibi Farsça eser veren ve bu dilde şiirler söyleyen şahsiyetler de çıkmıştır.

Bu makalede adı geçen şahsiyetlerin kısaca hayat hikayeleri ve Farsça şiirlerinden örnekler verilmiştir.

Anahtar Kelimeler: Erzurum, Farsça Şiir Söyleyen Erzurumlu Şairler, Farsça.

ABSTRACT

From ancient times the city of Erzurum as one of the cultural centers of artistic and scientific Anatolia has been accepted by many scholars, scientists, writers, poets, artisans have input into existence. Among them, there were poets who had works and poems written in Persian, including Naf'i, Molhami, Hazegh, Ibrahim Hakkı, Zihni Ziya Pasha,

* Dergimizin II. Sayısında yayınlanan bu makale birtakım baskı hatalarından dolayı yeniden yayınlanmıştır.

** Prof. Dr. Veyis DEĞİRMENÇAY, Atatürk Üniversitesi, Edebiyat Fakültesi, Fars Dili ve Edebiyatı Bölümü Öğretim Üyesi. Email: veyis0065@hotmail.com; drveyis@atauni.edu.tr.

Seraji, Ilmi, Lotfi, Nasuhi, and Ghaleb. In this paper, explained briefly the biography and character of poets and gave example of them.

Keywords: Erzurum, Erzurum poets who have written in Persian, Persian.

چکیده

از زمانهای قدیم در شهر ارzurوم که به عنوان یکی از مراکز فرهنگی هنری و علمی آناتولی پذیرفته شده است عالمان دانشمندان صنعتگران شاعران و نویسندگان بسیاری پا به عرصه وجود نهاده اند. در میان آنها شاعرانی که دارای آثار و اشعار به زبان فارسی بودند از جمله نفعی، ملهمی، حاذق، ابراهیم حقی، ذهنی، ضیا پاشا، سراجی، علمی، لطفی، نسوحی و غالب هم وجود دارند. در این مقاله شرح حال و شخصیت ادبی شعرای فوق به طور خلاصه توضیح داده شده و نمونه هایی از اشعارشان آورده شده است.

کلید واژه ها: ارzurوم، شاعرانی که به زبان فارسی در ارzurوم سروده اند، فارسی

مقدمه

ارzurوم که سابقاً به صورت ارضروم یا ارزن الروم یا ارزنة الروم هم نوشته می شد یکی از استانهای واقع در شمال شرقی ترکیه است که از لحاظ موقعیت سیاسی، جغرافیایی، استراتژیک و ژئوپلیتیک اهمیت فراوانی دارد.

ارzurوم بعد از پیروزی ملازگرد در سال ۱۰۷۱ م به تسخیر سلجوقیان در آمد و سلطان آلپ ارسلان این شهر را به حکمرانی امیر سلتق داد. در سال ۱۱۵۷ م به تسخیر سلجوقیان آناتولی درآمد. سپس مغولان (۱۲۴۲ م)، ایلخانیان (۱۳۰۶ م)، طوغاییان (۱۳۳۶ م)، شیخ حسن چوپانی (۱۳۴۰ م)، جلایری ها (۱۳۴۰ م)، آرتناییان (۱۳۶۰ م)، قراقویونلوها (۱۳۸۵ و ۱۴۳۵ م)، تیموریان (۱۴۰۲ م)، آق قویونلوها (۱۴۶۷ م) و صفویان (۱۵۰۲ م) این شهر را تحت سلطه خویش درآوردند. در سال ۱۵۱۸ م در زمان یاوز سلطان سلیم به سرزمین دولت عثمانی ملحق شد. ارzurوم در دوره عثمانیان به یکی از پر رونق ترین مراکز سیاسی، اقتصادی و فرهنگی آناتولی تبدیل شد. روسها در سالهای ۱۸۲۸-۱۸۲۹ ؛ ۱۸۷۷-۱۸۷۸ م و ۱۹۱۶ م سه باره ارzurوم را به تسخیر خود درآوردند، اما شهر بعد از تخریبات زیادی از هر سه اشغال رهایی یافت.

از ارزروم تعداد زیادی از دانشمندان، هنرمندان، شاعران و نویسندگان برخاسته اند. در میان آنها شاعران و نویسندگان فارسی سرای و فارسی نویسی چون نفعی، ملهمی، حاذق، ابراهیم حقی، ذهنی، علمی، لطفی و نصوحی نیز وجود دارند.^۱

۱. نفعی

نام وی عمر است. در سال ۱۵۷۲ م در بخش حسن قلعه مربوط به ارزروم به دنیا آمد. پدرش محمد بگ و پدر بزرگش میرزا علی پاشاست. نیاکانش از شهر شیروان به ارزروم آمده اند.^۲ پدرش محمد بگ خانواده اش را ترک کرده و به عنوان «ندیم» نزد خان کریمه به کریم رفته است.

نفعی در مدرسه های حسن قلعه و ارزروم تحصیل کرد. نزدیک ۳۵ سال در ارزروم بسر برد و در ۱۶۰۶ م توسط صدراعظم قویوچی مراد پاشا به استانبول رفت. در این شهر به شغل حسابداری پرداخت و در ادرنه نیز وظیفه متولی مرادیه را بر عهده گرفت. حدود ۳۰ سال در دوره های سلطان احمد اول (۱۶۰۳-۱۶۱۷ م)، عثمان دوم (۱۶۱۸-۱۶۲۲ م) و مراد چهارم (۱۶۲۲-۱۶۳۹ م) در استانبول زندگی کرد.

* عضو هیئت علمی رشته زبان و ادبیات فارسی دانشکده ادبیات دانشگاه آتاترک ارزروم.
^۱ جودت کوچک، «ارزروم» ترکیه دیانت وقفی اسلام آنسیکلوپدیسی، استانبول ۱۹۹۵، ج ۱۱، ص ۳۲۱-۳۲۹؛ کوتی، «ارزروم»، دانشنامه ادب فارسی، ادب فارسی در آناتولی و بالکان (به سرپرستی حسن انوشه)، تهران ۱۳۸۳، ج ۶، ص ۸۶-۸۲.

[Cevdet Küçük, "Erzurum", *Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Ansiklopedisi*, DİA]

^۲ محمد نائل طومان، تحفة نائلی (به سعی و اهتمام جمال قورناز و مصطفی طاتچی)، آنکارا ۲۰۰۱، ج ۲، ص ۱۰۸۷-۱۰۸۹ (۴۳۹۲)؛ ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، تهران ۱۳۷۱، ج ۲/۵، ص ۱۰۹۰-۱۰۹۷؛ محمد آتالای، نفعی، دیوان فارسی، ارزروم ۲۰۰۰، ص ۱-۳۵؛ متین آققوش، نفعی دیوانی، آنکارا ۱۹۹۳، ص ۱۳-۳۷؛ حشمت مؤید، «ترکان پارسی گوی، اشعار پارسی شاعران عثمانی (۴) نفعی»، ایرانشناسی، میلاند ۱۳۸۲ پاییز، سال ۱۵، شماره ۳، ص ۵۳۳-۵۳۹؛ متین آققوش، «نفعی» ترکیه دیانت وقفی اسلام آنسیکلوپدیسی، استانبول ۲۰۰۶، ج ۲۳، ص ۵۲۳-۵۲۵.

[Mehmet Atalay, *Nef'i, Divan-ı Farsî; Metin Akkuş, Nef'i Divanı; Metin Akkuş, "Nef'i", DİA*]

تخلص شاعر در آغاز «ضربی» بود و بعدها به پیشنهاد مورخ عثمانی مصطفی عالی که پشتیبان و مشوق او بود، آن را به «نفعی» مبدل کرد.

نفعی شاعر هجوگو بود؛ در مدح و ذم افراد بسیار مبالغه می کرد و نمی هراسید از این که درباره بسیاری از دولتمردانی چون گرای خان، گرجی محمد پاشا، کمانکش علی پاشا، اکمکچی زاده احمد پاشا، وزیر علی پاشا، درویش علی لنگ و خلیل پاشا و همچنین بسیاری از شعرا یا عوام الناس چون ویسی، فرصتی و نوعی زاده و غیره هجو بگوید.

نفعی یکی از شعرای قصیده سرای ادبیات ترک بشمار می رود. او در شعر آهنگ را اهمیت داده و همه اشعارش را در وزن عروض سروده است. وی از شاعران ادبیات ایران چون سنائی، عطار، مولوی، سعدی، حافظ، جامی و عرفی و از شاعران ادبیات ترکی چون علی شیر نوائی، فضولی و باقی پیروی کرده و در مقابل، بر شاعران همعصر خود یا پس از خود چون شیخ الاسلام یحیی، جوری، نشاطی، ندیم، شیخ غالب و غیره بسیار تأثیر گذاشته است.

نفعی سه اثر دارد:

۱) دیوان ترکی که مشتمل بر ۶۲ قصیده، ۱ ترکیب بند (ساقی نامه)، ۱۱ قطعه، ۱۳۴ غزل، ۵ نظم، ۴ رباعی و ۱۶ مفردات است.

۲) دیوان فارسی که مشتمل بر ۱۶ قصیده (بعلاوه تحفه العشاق)، ۱ ترجیع بند (ساقی نامه)، ۱ قطعه بزرگ، ۲۱ غزل و ۱۷۱ رباعی است.

۳) سهام قضا که مشتمل بر ۱۲ قصیده، ۲ ترکیب بند و ۲۰۸ قطعه است که در هجو دولتمردان، شعرا و عوام الناس سروده شده است و در آنها قطعه های فارسی هم وجود دارد.

دیوان ترکی که در دوره عثمانیان دوباره چاپ شده است (بولاق ۱۲۵۲؛ استانبول ۱۲۶۹)، به کوشش متین آققوش^۳ و دیوان فارسی که در دوره عثمانیان به سعی ک. فائق دو قصیده اولش به نام دیوان نفعی چاپ شده است (استانبول ۱۳۱۳)، به کوشش محمد آتالای به چاپ رسیده است.^۴ اشعار

^۳ متین آققوش، نفعی دیوانی، آنکارا ۱۹۹۳.

^۴ محمد آتالای، نفعی، دیوان فارسی، ارزروم ۲۰۰۰.

فارسی وی به دست علی نهاد طارلان به ترکی برگردانده شده و چاپ شده است.^۵ سهام قضا نیز هم به سعی صفت صدقی و هم به سعی متین آققوش منتشر شده است.^۶

سخنانش بیشتر در نعت خداوند و ستایش پیامبر اکرم و ثنای پیشوای معنوی جلال الدین محمد رومی مشهور به مولوی است. او با هشت نعت فارسی و دو نعت ترکی یک شاعر نعت سراسر است؛ از این روی خود را «نفعی نعت سرا» معرفی کرده است:

نفعی نعت سرایم که چو وحی منزل حکم فیض سخنم در همه اقسام گرفت^۷

یکی دیگر از ممدوحان نفعی، مرشد معنوی اش مولانا جلال الدین محمد است. او در ستایش مولانا چهار قصیده و سه رباعی فارسی و یک قصیده ترکی سروده است و در یک رباعی هم مولانا و هم پسر او سلطان ولد را مدح کرده است و بعلاوه از رباب و رباب نامه بحث کرده و مولانا و پسرش را به عنوان پادشاهان عالم دل توصیف کرده است. او در نتیجه اینکه به مولانا ارادت ورزیده است، دلش گشاده و یک گوهر ناچیز دریا شده است و از این روی تجلی خدا را می اندیشد و خدا را شکر می کند:^۸

سرچشمه فیض ازلی مولوی روم کز وی عرب و هند و عجم بهره ور آمد
...
علامه اسرار الهی که کلامش چون آیت منزل همه جا معتبر آمد

المنه لله که دلم گویا شد یک قطره ناچیز به بین دریا شد
زانرو که ثنا گو شده مولانا را اندیشه تجلی کرده مولانا شد

^۵ علی نهاد تارلان، نفعی نین فارسیچه دیوانی ترجمه سی، استانبول ۱۹۴۴.

[Ali Nihad Tarlan, *Nef'î'nin Farsça Divanı Tercümesi*]

^۶ صفت صدقی، نفعی و سهام قضاسی، استانبول ۱۹۴۳؛ متین آققوش، نفعی و سهام قضا، آنکارا ۱۹۹۸.

[Saffet, Sıdkı, *Nef'î ve Sihâm-ı Kazâ'sı*; Metin Akkuş, *Nef'î ve Sihâm-ı Kazâ*]

^۷ محمد آتالای، نفعی، دیوان فارسی، ص ۷.

^۸ محمد آتالای، نفعی، دیوان فارسی، ص ۳۰، ۷۰، ۶۷.

سلطان ولد آن پادشاه عالم دل استاد دل و جان دل و همدم دل
این فخر نه بس حضرت مولانا را کز صلب وی آمد اینچنین محرم دل

نفعی به فارسی غیر از نعت پیامبر اکرم و مدح مولانا جلال الدین رومی چهار قصیده نیز در مدایح شیخ الاسلام اسعد افندی، حسام گرای خان، سلطان مراد چهارم عثمانی و سلیم خان پادشاه هند سروده و در سهام قضای خود نیز کسانی چون محمد رضای تبریزی، سید شرف، محمد باقر، گرجی پاشا و وحدتی را هجو کرده است.

ترجیع بند نفعی یک ساقی نامه است که مشتمل بر ۷۲ بیت و ۹ بند است. شاعر در این منظومه از ساقی می خواهد که شراب بدهد و از مغنی یا مطرب می خواهد که آهنگ بنوازد و آواز بخواند. نفعی و دوستانش از دسته رندان هستند. آنها همیشه می خواهند که شراب بخورند و شاد بشوند.

نفعی در اشعار خود بخصوص در قطعه بزرگ و رباعیاتش خود را ستایش می کند: کامرانی زکات جاه اوست. او پادشاه مملکت عرفان است. این فلک ظل بارگاه اوست. مسندش برتر از سپهر نهم است. صد گنج نهان دارد. هر نکته سربسته او را عیان است. اندیشه، ندیم بی زبان، استاد خیال و جاسوس الهی اوست. ادراکش فزون است. در کعبه عشاق روم مجنون است. ترکیب بدن او از عشق است؛ غذایش عشق است، تاب نفسش عشق و صدایش عشق است. او از کرده خود پشیمان نمی شود، با دغدغه واهمه ترسان نمی شود. او هنگام مدح و ذم هیچ چیزی را فوت نکرده است، با خیالش به آنچه که می خواهد می رسد.^۹

او در قصیده تحفه العشاق^{۱۰} از شعرای معروف ایران چون فردوسی، انوری، سنائی، عطار، مولوی، خاقانی، نظامی، کمال الدین اصفهانی، ظهیر، سعدی، حافظ، جامی و عرفی یاد می کند؛ بعضی از آنها را ستایش می کند، الگو و نمونه قرار می دهد و از بعضی از آنها انتقاد می کند و از راه مبالغه و اغراق ادعا می کند که خودش برتر از آنهاست.

نفعی مرید عطار و مولوی است؛ در این پیشه با سنائی سروکار ندارد، سنائی شاعری حکمت سنج است و نفعی ساحر. نظامی نیز امثال و اقران نفعی نیست، او شیخ است و نفعی رند. ظهیر یکی از

^۹ محمد آتالای، نفعی، دیوان فارسی، ص ۵۰، ۵۸-۸۲.

^{۱۰} محمد آتالای، نفعی، دیوان فارسی، ص ۷.

پاکیزه گویان سخن است، اما از قید فکر نان و جامه خلاص نشده است. سعدی صاحب بوستان و گلستان است، این آثار بر او مبارک باد. طبع حافظ دل عشق است، دیوانش سراپا گفتگوی حال رندانست. عرفی در معنی شاعری سخت معجز گو و بی پرواست.

فردوسی حریف نفعی نیست؛ زیرا او از پرگویی جهان بگرفته و از افسانه انباش خالی نکرده است. انوری کلیم سحر ساز است، نه حکمت سنج و نه شاعر. خاقانی یک گداست که چون نفعی هنوز اندر عدم بود، از همتش زکات فیض معنی خود را به او فرستاده است. خلاق المعانی کمال الدین اسماعیل از نفعی خجالت می کشد، چون او به دارالملک روم از معنی آرایش نو داده است. در نکته پردازی به جامی هم نسبتی ندارد که جامی ملا و او شاعر است:

<p>هنوز اندر عدم بودم که بفرستادم از همت مرید شیخ عطارم غبار پای مولانا سنائی را نمی افتد سر و کارم درین پیشه به جامی هم ندارم نسبت اندر نکته پردازی به اخلاص آورم از دل به لب نام نظامی را حریم نیست فردوسی چه گویم کوز پرگویی به دارالملک روم آرایش نو دادم از معنی من و فردوس دارالملک روم و روضه شیراز بنام طبع حافظ را که طبع او دل عشقست مگو حافظ که او هم از ندیمان خداوند است جهان می خندد از شوخی طبع انوری الحق کلیم سحر ساز است او نه حکمت سنج و نه شاعر ظهیرست از یکی پاکیزه گویان سخن اما زهی دولت که عرفی را مسلم شد در اندیشه محصل سخت معجز گوی بی پرواست در معنی</p>	<p>زکات فیض معنی را به خاقانی و خاقانش که بنشستم چو مشک بیخته بر روی دکانش او حکمت سنج و من ساحر نه از خیل حریفانش که او ملا و من شاعر نه همدرس دبستانش که او شیخ و من از رندان نه از امثال و اقراش جهان بگرفته وز افسانه خالی کرد انباش که ننگ آرد به خلاق معانی از صفاهانش مبارک باد بر سعدی و بوستان و گلستانش سراپا گفت و گوی حال رندانست دیوانش دل او ساقی عشقشست و عقل از می پرستانش چه شوخیا کند از بهر یاران سخندانش که در اعجاز اندیشه ید بیضاست برهانش اگر بودی خلاص از قید فکر جامه و ناناش که با کلکش کند سجده لوای خان خانانش که تحقیق آشنایی می کند با سهو ادعانش</p>
--	---

نفعی در غزل پیرو شاعرانی چون عطار، مولوی، فضولی، حافظ و عرفی بوده و بسیاری از غزلهای آنان را جواب گفته است. در این غزلها از عشق و عاشقی، عاشق و معشوق، شراب و رندی، محبت و مستی و غیره سخن می گوید.

رباعیات نفعی از نظر معنی و آهنگ روانتر است. در آنها نیز از عشق، دل، سخن، آدم، توحید، سودا، دلبر، معشوق، شراب، عشق الهی، مستی، پیامبر اکرم (ص)، عالم، وحدت وجود، میکده عشق، رندی، اندیشه و مولوی و پسرش سلطان ولد و رباب و رباب نامه و غیره سخن می گوید و بیشتر خود را ستایش می کند.

او می گوید که رندان خدا طائفة بوالعجب اند، بیگانه می نمایند و دائم اندر طلبند، مستغرق عصیان و غریق رحمت اند، از کارگه هر دو جهان منتخب اند، مذهب دیگر، ذوق دیگر و مشرب دیگر دارند؛ از کارگه هر دو جهان بیرون اند، فیض دیگر و کوب دیگر دارند.^{۱۱}

به نظر او دل آینه صورت و معنای خداست، قبله نمای عالم استغناست. از دل به جناب مطلق راهی هست که هم روشن و هم ناپیداست. دل آینه شاهد غیب الغیب است. دل، زیر فرمان خداست. خدای تعالی در دل است؛ ولی برای رسیدن به او در میان منزلها و مشکلهای وجود دارد.^{۱۲}

او همچنین می گوید که بی معنی حق صورت آدم هیچ است؛ بی صورت او معنی عالم هم هیچ است. همه عشق و محبت است و دیگر همه هیچ. عشق و هوس چون پدر و فرزند است. پیمانۀ صهبای محبت عشق است. پروانه شمع بزم وحدت عشق است. عشق است درین عالم و در عالم غیب. یکتا گهر گنج حقیقت عشق است.^{۱۳}

چند نمونه از اشعار وی:^{۱۴}

از ناله دل نغمه تراشد نفس ما	ما بلبلی آشفته و عالم قفس ما
تحقیق تراود ز هوا و هوس ما	رندان خداییم که از عشق جبلی
توحید درون است فغان جرس ما	آن قافله کعبه عشقیم که در راه

^{۱۱} محمد آتالای، نفعی، دیوان فارسی، ص ۶۸.

^{۱۲} محمد آتالای، نفعی، دیوان فارسی، ص ۵۹.

^{۱۳} محمد آتالای، نفعی، دیوان فارسی، ص ۶۰-۶۱.

^{۱۴} محمد آتالای، نفعی، دیوان فارسی، ص ۵۱، ۶۰، ۶۱، ۶۳.

ما مستِ سراسیمه و صد شکر که از ما
 سیمرغِ فلکِ بالِ فرو می هلد از بیم
 ما غرقهٔ گگردابِ فنایم؛ بگردد
 نفعی مکش از گوشهٔ دامنِ خدا دست
 صد مرتبه سرمست نماید عسس ما
 آن دم که به پرواز درآید مگس ما
 بیهوده به گردِ سرِ ما خار و خس ما
 جز لطفِ خدا در دو جهان نیست کس ما

بی معنیِ حق صورتِ آدم هیچ است
 عشق است و محبت است و دیگر همه هیچ
 بی صورتِ او معنیِ عالم هیچ است
 وین نیز جز از بهرِ خدا هم هیچ است

آسودگیم عشق و بلایم عشق است
 من عشقِ مجسمِ آمدم چون شعله
 شوریدگیم عشق و صفایم عشق است
 از پا به سر و ز سر به پایم عشق است

سرمایهٔ اندیشه دل انسان است
 نبود عجب ار مستِ الهی باشم
 پیرایهٔ هر پیشه دل انسان است
 هم باده و هم شیشه دل انسان است

۲. ملهمی

نام وی ابراهیم است، در ارزروم متولد شد و در قرن هفدهم میلادی زندگی کرد.^{۱۵} در مدرسه های ارزروم درس خواند. از زادگاهش به بورسه کوچید و چندی در آنجا زندگی کرد. سپس به استانبول رفت و در مدارس آنجا به تدریس پرداخت. مدرس، دانشمند، ریاضی دان، قاضی، تاریخ نگار و شاعر است. به سبب همنشینی جان پولادزاده مصطفی پاشا (- ۱۶۳۶ م) بنام خواجه جان پولادزاده شهرت یافت. مرید شیخ محمود افندی بود و در اشعارش «ملهمی» تخلص می کرد.

^{۱۵} محمد نائل طومان، تحفة نائلی، ج. ۱، ص. ۱ (۴) و ج. ۲، ص. ۹۷۸ (۴۰۵۴)؛ حمیدیان، «ابراهیم ارزرومی»، دانشنامهٔ ادب فارسی، ادب فارسی در آناتولی و بالکان، تهران ۱۳۸۳، ج. ۷، ص. ۲۱-۲۲؛ بورسه لی محمد طاهر، عثمانلی مؤلفلری، استانبول ۱۳۳۳ هـ، ج. ۳، ص. ۱۲-۱۳؛ کریستین وودهدید، «ابراهیم ملهمی»، ترکیه دیانت و قی اسلام آنسیکلوپدیسی، استانبول ۲۰۰۰، ج. ۲۱، ص. ۳۲۳-۳۲۴.

[Christine Woodhead, "İbrâhim Mülhemî", DİA]

او به فرمان سلطان مراد چهارم عثمانی (۱۶۲۲-۱۶۳۹ م) رویدادهای روزگار پادشاهی وی را در قالب مثنوی در کتابی بنام شهنشاه نامه مرادی یا مرادنامه به نظم درآورد و به سلطان تقدیم کرد.

شهنشاه نامه مرادی یا مرادنامه به فارسی است و در آن رویدادهای پادشاهی مراد چهارم و مصطفی یکم (۱۰۳۱-۱۰۳۲ م) به تفصیل گزارش شده است. این منظومه در بحر متقارب مثنی محذوف است و با این بیت آغاز می شود:

به نام خدای جهان آفرین بر آرنده آسمان و زمین

این اثر به ترکی هم برگردانده شده است. نسخه های خطی آن هم به فارسی^{۱۶} و هم به ترکی^{۱۷} در کتابخانه های استانبول وجود دارد.

آثار دیگر وی تاریخ ملوک روم و افرنج، فتح نامه و قره بغداد است. هیچ یک از این آثار به چاپ نرسیده است.

۳. حاذق

نام وی محمد است. در سال ۱۶۹۰ م در ارزروم متولد شد. پسر مدرس ابوبکر اسپیری است. نسبش به خانواده رسول اکرم (ص) می رسد و از این رو به نام سید محمد مشهور شده است.^{۱۸}

پدرش ابو بکر با خانواده اش از حوالی قره باغ آذربایجان به ارزروم کوچیده و در اسپیر بخش مربوط به ارزروم سکنی گزیده است.

^{۱۶} نسخه خطی به شماره R ۱۴۱۸ کتابخانه موزه توپقاپو سرای استانبول.

^{۱۷} نسخه خطی به شماره ۱۰۱۰ کلکسیون علی امیری کتابخانه ملت استانبول؛ نسخه خطی به شماره ۴۲۴۰ کلکسیون نور عثمانیه کتابخانه یازمه اثر نورعثمانیه استانبول؛ نسخه خطی به شماره ۲۱۴۹ در بخش اسعد افندی کتابخانه سلیمانیه استانبول؛ ن ک. به www.yazmalar.gov.tr

^{۱۸} محمد نائل طومان، تحفة نائلی، ج ۱، ص ۱۷۲ (۶۹۶)؛ حسین گفتا، ارزروم ملی شاعر حاذق، استانبول ۲۰۰۱، ص ۱۷-۱۰۵؛ ناجی اوکچی، «حاذق»، ترکیه دیانت وقفی اسلام آنسیکلوپدیسی، استانبول ۱۹۹۸، ج ۱۷، ص ۱۲۲.

محمد حاذق در مدرسه های ارزروم تحصیل کرد و از مدرسانی چون مفتی عمر افندی و قضاবাদى احمد افندی درس خواند و از پدرش نیز اجازت گرفت. در مدرسه های یازیچی زاده ابراهیم پاشا و خاتونیه (چفته مناره لی) به تدریس پرداخت. سپس نقیب الاشراف (مسئول رسیدگی به امور سادات) ارزروم شد و در سال ۱۷۵۶ م به عنوان مفتی ارزروم منصوب گردید و بعد از ۲۱ سال مأموریت در ۱۷۶۳ م درگذشت. در قبرستان ارزنجان قاپو به خاک سپرده شد، ولی جنازه اش در سالهای اخیر به گورستان روستای دوتچی در نزدیکی ارزروم منتقل گردید.

حاذق با خدیجه خانم ازدواج کرده و پسری بنام ابوبکر به دنیا آمده است.

حاذق غیر از زبان مادری، زبان عربی و فارسی را هم بسیار خوب می دانست و به این زبانها هم تدریس علم داده، هم شعرها سروده و هم کتابها نوشته است. وی معلّم فارسی شاعر و عالم ابراهیم حقی ارزرومی است.

آثارش دیوان ترکی، تعلیقات علی تفسیر بیضای و فتوالار است. دیوان ترکی وی که مشتمل بر ۱ معراجیه، ۲ نعت رسول اکرم، ۶ قصیده، ۲۸ منظومه تاریخ، ۲ مرثیه، ۲ تخمیس، ۲۲۲ غزل، ۴ قطعه، ۱ نظم، ۱۰ مطلع و ۷ مفردات است. این اثر به کوشش حسین گفتا به چاپ رسیده است.^{۱۹} دو اثر دیگر هنوز منتشر نشده است.

او «حاذق» تخلص کرده و در اشعارش درباره تاریخ ارزروم و آثار هنری آنجا معلومات بسیار مهم داده است.

او به فارسی یک تخمیس و یک غزل دارد. تخمیس وی، تخمیس مطرفی است به غزل عبدی معروف به چتجی عبدالله پاشا، استاندار ارزروم و دیاربکر که اشعار ترکی و فارسی هم سروده و در اشعارش عبدی تخلص کرده است. این تخمیس شش بند دارد و در بحر مضارع مثنی اخب مکفوف مقصور است؛ و مصراعهای اول و آخر هر بند، بیتهای غزل عبدی است؛ بند ششم همه مربوط به حاذق است. تخمیس از نظر معنی و آهنگ بی رسا و بدست. بند اول و آخر آن این است:^{۲۰}

^{۱۹} حسین گفتا، ارزرومی شاعر حاذق، استانبول ۲۰۰۱.

^{۲۰} این شعر در نسخه خطی به شماره ۲۷۳ ASL کتابخانه دانشگاه آتاترک ارزروم مربوط به احمد پاشا ثبت شده است (گ. ۵۹ ب)؛ ولی از آن چتجی عبدالله پاشاست. ن. ک. به: سعدالدین نزهت ارگون، ترک شاعرلری، استانبول ۱۹۳۶، ج ۱، ص ۱۸۶-۱۸۷؛ حسین گفتا، ارزرومی شاعر حاذق، ص ۱۸۵-۱۸۶؛ نسخه خطی شماره ۲۱۱۵ کتابخانه یازمه اثر سلیمیه ادرنه، گ. ۵۲ آ-ب.

گل زیورِ چمن شد و نرگس به در گریخت
خورشید رو نمود و به مغرب قمر گریخت
جیشِ ظلامِ شب ز قُدمِ سحر گریخت
انجم ز بیمِ تیغِ شفق باختر گریخت
یک سر برهنه آمد و صد تاجور گریخت

این پنج بیت آصفِ سحر آفرین مقال
تخمیس کردنش بدرستی بود محال
اشکسته بسته طبع هوسناکِ پُر ملال
حاذق فضولی کرد به تخمیس عرض حال
لیک از خجالتِ سخنش بی سپر گریخت

غزل فارسی وی در بحر هزج مثنی سالم است و از نظر معنی و آهنگ متوسط است. شاعر در این غزل شکایت می کند از اینکه به وصال معشوق نرسیده است و شبها بسیار غمگین است. به نظر او چراغ بزم، اندیشه رخسار معشوق و تاریکی شب گیسوی عنبربار اوست. دل او به یاد نرگس چشم دلبر بیمار است. فلک نیز از ناله شبگیر او بیدار مانده است. از اینکه قامت موزون معشوق را در گلزار ندیده است، سرو گلشن در چشم آرزویش چون خار است. خیال زلفِ دلبر در دلش چون

[Sadettin Nüzhet Ergun, *Türk Şairleri*; Edirne Selimiye Yazma Eser Kütüphanesi]

بعلاوه لیبیب دیاربکری (-۱۷۷۱م) به همین غزل یک تخمیس نوشته و در بالای آن عنوان «تخمیس بر غزل چتچی عبدالله پاشا» را نوشته است. ن. ک. به : ادريس قاضی اوغلی، لیبیب آمدی، حیاتی و ادبی کیشیلیگی، اثرلری و دیوانی نین تنقیدلی متنی، دانشگاه دجله، رساله دکتری، دیاربکر ۲۰۰۳، ص ۵۲۷؛ نسخه خطی به شماره ۳۸۱ منظوم اثرلر علی امیری کتابخانه ملت، گ. ۱۲۲ ب - ۱۲۳ آ.

[İdris Kadioğlu, *Lebib-i Âmidî, Hayatı, Edebî Kişiliği, Eserleri Divânı'nın Tenkitli Metni*; Millet Kütüphanesi, Ali Emiri Manzum Eserler]

شمع می سوزد. او می خواهد در گلزار باشد که چهرهٔ جمال معشوق را ببیند، ولی رفت و آمدِ اغیار و سگان کوی دلبر وی را ناراحت می کنند:^{۲۱}

چراغِ بزمِ ما اندیشهٔ رخسار بود امشب
سوادِ شبِ مرا گیسوی عنبربار بود امشب
ز گردنِ شمعِ کافوری سرِ بالینِ وی افروزی
به یادِ نرگسِ چشمِ دلمِ بیمار بود امشب
نمی یابم اثر در چشمِ خوابِ آلود طالع را
فلک از نالهٔ شبگیرِ من بیدار بود امشب
ندیدم قامتِ موزونِ تو دیروز در گلزار
به چشمِ آرزویم سروِ گلشنِ خار بود امشب
خیالِ زلفِ تو در دل بسوزد روغنِ زیرا
فتیلِ شمعِ ما از رشتهٔ زَنار بود امشب
صریرِ کلکِ تر شد در کفم آوازهٔ بلبل
ز وصفِ گلرخش فکرِ مرا گلزار بود امشب
خدایا کو هنر داری که از آمد شدِ اغیار
ترا حاذق، سگان کوی دلبر بار بود امشب

۴. ابراهیم حقی

نام وی ابراهیم است. در سال ۱۷۰۳ م در بخش حسن قلعهٔ ارزروم به دنیا آمد. پدرش درویش عثمان و مادرش شریفه حنیفه خانم است.^{۲۲}

او در شش سالگی بود که مادرش درگذشت و پدرش به روستای تلّو مربوط به شهر سیبیرت رفت و به شیخ اسماعیل فقیرالله از شیوخ نقشبندیه دست ارادت داد.

ابراهیم حقی تحصیلات مقدماتی را در ارزروم به پایان برد و در نه سالگی نزد پدر به روستای تلّو رفت و در آنجا به حلقهٔ مریدان شیخ اسماعیل پیوست. در ۱۷۲۰ م پدرش نیز درگذشت و او به ارزروم بازگشت و نزد مدرّس حاذق محمد، شاعر و مفتی ارزروم، زبان فارسی و عربی آموخت.

^{۲۱} نسخهٔ خطی به شمارهٔ ۲۷۳ ASL کتابخانهٔ دانشگاه آتاترک ارزروم، گ. ۵ آ؛ حسین گفتا، ارزروم لی شاعر حاذق، ص ۱۹۸.

^{۲۲} ابراهیم حقی، معرفت نامه (ناشر قریمی یوسف ضیا)، استانبول ۱۳۳۰، ص ۵۱۳-۵۲۳؛ محمد نائل طومان، تحفهٔ نائلی، ج ۱، ص ۲۰۷ (۸۴۹)؛ ارضروملی ابراهیم حقی، دیوان (به سعی و اهتمام نعمان کولکچی و تورغوت قره بگ)، ارزروم ۱۹۹۷ م، ص. ۱۳-۲۸؛ مصطفی چغریجی، «ابراهیم حقی ارزرومی»، ترکیه دیانت وقفی اسلام آنسیکلوپدیسی، استانبول ۲۰۰۰، ج ۲۱، ص ۳۰۵-۳۱۱.

[Erzurumlu İbrahim Hakkı, *Divan* (haz. Numan Külekçi ve Turgut Karabey); Mustafa Çağrıncı, "İbrahim Hakkı Erzurumî", DİA]

در ۱۷۲۸ م بار دیگر به تلو رفت و هفت سال در آنجا در خدمت شیخ فقیرالله بسر برد. او وقتی که شیخ در ۱۷۳۵ م درگذشت، باردیگر به ارزروم بازگشت و در مسجد حبیب افندی وظیفه امامت را بر عهده گرفت.

ابراهیم حقی سه بار حج گزارد (۱۷۳۸، ۱۷۶۳ و ۱۷۶۸ م). در ۱۷۴۷ م به استانبول رفت و با سلطان محمود اول پادشاه عثمانی دیدار کرد و از طرف سلطان به زاویه داری وقف عبدالرحمان غازی در ارزروم منصوب شد. او بعلاوه در کتابخانه های استانبول به مطالعه مشغول شد و بعد به ارزروم برگشت.

از سال ۱۷۴۷ تا ۱۷۵۵ م در ارزروم سکنی داشت و برخی از آثار خود را در آنجا نوشت و به تدریس پرداخت. در ۱۷۵۵ م بار دیگر به استانبول رفت و از طرف سلطان مصطفی سوم به همان وظیفه زاویه داری وقف عبدالرحمان غازی منصوب شد.

در سال ۱۷۶۳ م به تلو رفت و در آنجا با فاطمه عزیزه خانم دختر عبدالقادر، پسر بزرگ شیخ اسماعیل ازدواج کرد. ابراهیم حقی قبل از ازدواج با این همسرش با خانمهایی بنام فردوس، فاطمه، بلقیس و زلیخا هم ازدواج کرده بود.

حقی پس از وفات شیخ اسماعیل فقیرالله جانشین وی شد و هم در روستای تلو و هم در ارزروم تا پایان عمر به ارشاد مردم پرداخت.

در سال ۱۷۷۱ م با پسر خود فهیم، چهارمین و آخرین بار به تلو رفت و در ۲۲ ژانویه ۱۷۸۰ م در تلو درگذشت. در گورستان شیخ اسماعیل به خاک سپرده شد.

ابراهیم حقی با هیئت و جامعه شناسی، ریاضیات، پزشکی، اخلاقیات و فرهنگ اسلامی آشنایی داشت؛ به سه زبان ترکی، عربی و فارسی شعر سروده و بعلاوه به همین زبانها کتابها نیز نوشته است. او «حقی» یا «فقیری» تخلص کرده است.

حقی با ادبیات ترکی، عربی و فارسی آشناست؛ بسیاری از آثار منظوم و منثور ترکی، عربی و فارسی را خوانده، مطالعه کرده و کتابهای گلچینی از آنها ترتیب داده است.

حقی پنج کتاب بنام الهی نامه، معرفت نامه، عرفانیه، انسانیه و مجموعه المعانی و ده رساله بنام تحفه الکرام، نخبه الکلام، مشارق البوح، سفینه نوح، کنزالفتاح، دفینه الروح، روح الشروح، الفت الانام، عروة الاسلام و هیئت الاسلام دارد^{۲۳} که همه این رساله ها خلاصه ای از پنج کتاب اول است. (۱) الهی نامه (دیوان اشعار ترکی): مشتمل بر قصاید، غزلیات، قطعات، رباعیات، مثنویات، مسمط، مربع، مخمس، مسدس، مستزاد، نظم و مفردات است. در آن غیر از اشعار ترکی، اشعار عربی و فارسی هم وجود دارد.

(۲) معرفت نامه: معروفترین کتاب اوست که با استفاده از ۴۰۰ کتاب مختلف بزبان ترکی تألیف کرده است. پنج فصل دارد: یک مقدمه، سه فن و یک خاتمه.

(۳) عرفانیه: شرح و توضیحی است از حدیث رسول اکرم (ص) «من عرف نفسه فقد عرف ربه» که منتخباتی از ۵۹ آثار منثور است. سه فصل دارد؛ اول عربی، دوم فارسی و سوم ترکی است. همه فصلها در همین بحث است.

(۴) مجموعه الانسانیة: مجموعه سروده هایی است به عربی، فارسی و ترکی است و گزیده ۱۶۰ کتاب است.

(۵) مجموعه المعانی: منتخباتی از متنهای منثور و منظوم عربی، فارسی و ترکی در موضوع توکل، تفویض و رضاست که منتخباتی ۶۵ کتاب یا رساله است.

حقی گذشته از این آثار کتابی بنام لب الکتب ۷ جلدی نیز دارد که در لیست کتابهایی که خود نوشته وجود ندارد. این هم منتخباتی از اشعار عربی، فارسی و ترکی است که از ۱۵۰ کتاب عربی، فارسی و ترکی گرفته شده است. تنها جلد پنجمش منثور است و آن هم منتخباتی از رساله های منثوری به همین سه زبان است.^{۲۴}

الهی نامه، معرفت نامه و چند رساله اش در ترکیه چند بار چاپ شده است.

^{۲۳} ابراهیم حقی، مجموعه الانسانیة فی معرفة الربانیة، نسخه خطی به شماره ۴ در سالن سیف الدین اوزاگه، کتابخانه دانشگاه آتاترک، گ. ۳۳۷ ب - ۳۳۸ آ.

[Atatürk Üniversitesi Kütüphanesi, Seyfeddin Özege Salonu]

^{۲۴} ابراهیم حقی، لب الکتب، نسخه خطی به شماره ۱۳۲ SA سالن سیف الدین اوزاگه، کتابخانه دانشگاه آتاترک.

حقی به فارسی یک غزل درباره توحید، یک مثنوی درباره اصول طریقت نقشبندیه،^{۲۵} دو مثنوی دیگر در موضوع حیرت و تسلیمیت و یک بیت درباره قضا و قدر دارد.^{۲۶} همه اشعار فارسی او ساده و روانست و از نظر معنی و آهنگ متوسط است.

غزل حقی در بحر رمل مثنی محذوف است. او در این غزل می گوید که همه موجودات جزئی از حق تعالی هستند؛ آفریدگار و آفریده شدگان همه یک هستند. موجود یک است و آن خداوند مطلق است. غیر از خدا چیزی یا کسی نیست؛ همه اوست. در همه اشیا اسرار و انوار خدا وجود دارد. هر چیزی که از شش جهت بنماید، یک آئینه است و وجه رحمان اندر اوست. قائل اوست، سامع اوست، ناظر و منظور هم اوست. نشر و حشر، صراط و مالک، جنت و دوزخ، عرش و فرش، حور و غلمان اندر اوست. مظهر خدا تام است ولی آدمی باید که این را بداند.

و غزل، سه مثنوی و یک بیت فارسی حقی:

هرچه می بینی به چشمان سر سبجان اندروست

هرچه گوشت بشنود دان مغز قرآن اندروست

هرچه را با چشم حادث بنگری حادث شود

بنگرش با چشم حق دان نور یزدان اندروست

هین به عبرت بین هرآن چه از شش جهت بنمایدت

جمله یک آئینه است آن وجه رحمان اندروست

منگر اندر کثرت امواج کآن دریا یکیست

بین تو هر موجی خرامان بحر یکسان اندروست

وحدت اندر کثرت و کثرت به وحدت یافتن

^{۲۵} دیوان ابراهیم حقی ارضرومی، دار الطباعة آمره، استانبول ۱۲۶۳، ص ۲۱۲؛ ارضرومی ابراهیم حقی، دیوان (به سعی و اهتمام نعمان کولکچی و تورغوت قره بگ)، ص ۵۳۷-۵۳۸؛ ابراهیم حقی، نفی الوجود، نسخه خطی به شماره ۱۲ در سالن سیف الدین اوزاگه، کتابخانه دانشگاه آتاترک، گ. ۱ آ.

^{۲۶} ابراهیم حقی، مجموعه الانسانیة فی معرفة الریائیة، نسخه خطی به شماره ۴ سالن سیف الدین اوزاگه، کتابخانه دانشگاه آتاترک، گ. ۳۳۷ آ.

هست این علمی که جمعا علم و عرفان اندروست
اوست قائل اوست سامع ناظر و منظور هم
هرچه هست ارواح و اعیان بین که جانان اندروست
مظهرِ تامش ولی بی شک وجودِ آدمیست
عینِ ذاتش هم صفاتش با همه شان اندروست
نشر و حشر و هم صراط و مالک و دوزخ عذاب
عرش و فرش و جنت و جان حور و غلمان اندروست
تو مپندار این بدن ملکِ فقیری هست و بس
شد دلش ویرانه ای کآن گنج پنهان اندروست

نقشبندی طریق دلداریست	جذب سررشته تا به دیدارست
قلتِ اکل و شرب و نوم و کلام	نفیِ خاطر حضور حق بدوام
بذل موجود و نفی و محو وجود	ذکر دل با توجهش به ودود
هوش در دم نظر به پیش قدم	ترکِ صورت عمل به عزمِ قدم
خلوت اندر ملا سفر به وطن	ترکِ هر بدعت اقتدا به سُنن
ربطِ قلبست حقی اندر پیر	صورتش کردنست نقشِ ضمیر

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

در دل و جان جای حیرت از همه اعلا بکن
زیرکی ظنّ است و حیرت هم نظر هم وصلت است
لاجرم در جان عارف حیرت اولی خصلتست
اعظم اسباب حیرت جوع باشد هم سهر

پس به نسیانِ نفیِ خاطرِ نفیِ خود جو این گهر

ساکن شو اندر قبضه قدرت میباش ای دل مرید

او را بدان هر قول و فعل الله یفعل ما یرید

چون اختیار فعل و ترک او را ست تو آماده شو

ترکِ مرادِ خویش کن وز فکرها آزاده شو

به اذنش منوطست هر خیر و شر بدین معنی است آن قضا و قدر

۵. ذهنی

نام وی مصطفی است و از اهل ارزروم است. درباره زندگی او اطلاعات زیادی در دست نیست. او در قرن هجدهم میلادی زندگی کرده و در سالهای ۱۷۹۴-۱۷۹۷ م وفات یافته است.^{۲۷} ذهنی یک دیوان ترکی دارد که مشتمل بر ۱۹ قصیده، ۱۳ قطعه، ۲ ترکیب بند، ۲ مسدس، ۵ تخمیس، ۴ مثنوی، ۳۲۷ غزل و ۱ مستزاد است. در آن یک قصیده عربی و یک غزل فارسی^{۲۸} هم وجود دارد. همه اشعار در وزن عروض سروده شده است. شعرها درباره شهر ارزروم و تاریخ ترکی عثمانی اهمیت فراوانی دارد. این اثر به کوشش محسن ماجد به چاپ رسیده است. ذهنی در اشعارش شعرای ارزرومی چون نفعی، حاذق و ابراهیم حقی را مدح کرده و اشعار آنها را جواب گفته است.

^{۲۷} محسن ماجد، ارزروملی ذهنی دیوانی، آنکارا ۲۰۰۱ م، ص ۳-۲۰.

[Muhsin Macit, *Erzurumlu Zihni Divanı*]

^{۲۸} محسن ماجد، ارزروملی ذهنی دیوانی، ص ۳۰۲.

غزل فارسی وی در بحر رمل مثنی‌محدوف است و از نظر معنی و آهنگ متوسط است. شاعر در این غزل شکایت می‌کند از اینکه کسی به نزد وی نمی‌آید، او تنهاست و با قلمش زندگی می‌کند. غم دوست وی شده و شب و روز با اوست و به وی جلوه‌گری می‌کند:

زان سبب نزدیک پیکان بختیاری می‌کند	خامه ما طبع ما را غمگساری می‌کند
روز و شب او با دل من شیوه کاری می‌کند	با دل من کس نمی‌کردد ظرافت همچو غم
از مغیلان حوادث زخم داری می‌کند	گر نبود نقش لوح دل خیال یار من
چرخ اگر احسان کند با اضطراری می‌کند	فرق ما را یک شده تاج و کلاه کهنه [ای]
من نخواهم دل به شوقش ذکر باری می‌کند	کس نیاید بر من بی چاره ذهنی از بُرود

۶. سراجی

نام وی عثمان سراج الدین است. از اهل ارزروم است. در قرن نوزدهم میلادی در سلطنت سلطان عبدالمجید و در سلطنت سلطان عبدالحمید عثمانی زندگی کرده است. نام پدرش علی و نام مادرش فاطمه است. در اشعارش «سراجی» تخلص کرده است. وی در سال ۱۳۰۵ (۱۸۸۷-۱۸۸۸) زنده بود. سراجی دو کتاب دارد؛ یکی بنام خیال بال که مشتمل بر مولد (زندگی نامه حضرت پیغمبر)، مناجات، نعت، دعا و معراجیه است و دیگری بنام مجموعه خیال بال که مشتمل بر غزل، قطعه، مخمس، ترکیب بند و ماده تاریخ است. وی به ترکی، عربی و فارسی شعر سروده است.^{۲۹}

^{۲۹} ضیاءالدین فخری، (فندیق اوغلی) ارزروم شاعرلری، صنایع نفیسه مطبوعه‌سی، استانبول ۱۹۲۷، ص ۱۰۴-۱۰۷؛ عثمان سراج الدین ارزرومی، مجموعه خیال بال، استانبول ۱۳۰۵، ص ۳۴-۳۵؛ رمضان اکینجی، "عثمان سراج الدین ارزرومی و مولد شریف او، دانشگاه جلال بایار، مجله انستیتوی علوم اجتماعی، اکتوبر ۲۰۱۱، ج ۹، شماره ۲، ص ۲۶۲-۲۸۹؛ رمضان اکینجی، "معراجیه بنام خیال بال عثمان سراج الدین ارزرومی"، مجله تحقیقات اجتماعی بین‌المللی، بهار ۲۰۱۳، ج ۶، شماره ۲۶، ص ۶۵۶-۶۸۷.

[Osman Sirâceddin-i Erzurumî, *Mecmûa-i Hayâl-i Bâl*, Mahmud Bey Matbaası, İstanbul 1305, s. 34-35; Ramazan Ekinci, "Erzurumlu Osman Sirâceddin ve Mevlid-i Serifi", *CBÜ Sosyal Bilimler Enstitüsü Dergisi*, Ekim 2011, C. 9, S. 2, s. 262-289; Ramazan Ekinci, "Erzurumlu Osman Sirâceddin'in Hayâl-i Bâl Adlı Mi'râciyesi", *Uluslararası Sosyal Araştırmalar Dergisi*, Bahar 2013, C. 6, S. 26, s. 656-687.]

شعر فارسی سراجی غزلی در بحر رمل مثنوی محذوف است. این غزل از نظر معنی و آهنگ ضعیف است. سراجی بر در دوست خود سر می نهد و از ناز او امان می طلبد؛ دوستش در جواب وی می گوید که همه چیز از اوست؛ آه، فغان، ناله و فریاد؛ امان و ناز؛ زخم، سرتیز، شمشیر و خنجر؛ رحم و شفقت، حرمت و رفعت؛ لطف و قهر، نعمت و نعمت؛ قتل، قاتل، مقتول و منقول؛ امر و فرمان، میدان و لشکر؛ گل و بلبل؛ بوی؛ سنبل، نرگس، لاله و عرعر؛ می، میخوار و ساقی؛ میکده، پیمانه و ساغر؛ خال، خط، زلف، کاکل، عارض و قامت؛ چشم، ابرو، رخ، غبغب و لب احمر؛ مست، سکران و حیران؛ مطرب، چنگ، نای و عود؛ آدم و حوا، زلیخا، یوسف و یعقوب؛ ام سبطین؛ حسن، حسان، مداح و وصاف؛ سیف حمزه و ذوالفقار فاتح خیبر؛ انبیا و اولیا؛ دنیا و ما فیها؛ عشق رب، معشوق حق و مشتاق پیغمبر؛ شعر، شاعر و ناطق سراجی (خود شاعر)؛ جان، جانان، عاشق و غیره همه چیز از او است.

سر نهادم بر درش گفتم امان از ناز تو

گفت ما آه و امان و ناز و نازکتر ازو

آه ازو افغان ازو صد ناله و فریاد ازو

زخم ازو سرتیز ازو شمشیر ازو خنجر ازو

رحم ازو شفقت ازو حرمت ازو رفعت ازو

لطف و قهر و نعمت و نعمت چو خیر و شر ازو

قتل ازو قاتل ازو مقتول ازو منقول ازو

امر ازو فرمان ازو میدان ازو لشکر ازو

گل ازو بلبل ازو سنبل ازو فلفل ازو

بوی ازو نرگس ازو لاله ازو عرعر ازو

خال و خط و زلف و کاکل عارض و قامت ازو

چشم و ابرو رخ ازو غبغب لب احمر ازو

می ازو میخوار ازو ساقی ازو باقی ازو

میکنده پیمانسه مینا باده و ساغر ازو
مست ازو سکران ازو حیران ازو ریحان ازو
چنگ ازو مطرب ازو چون نای و عود عنبر ازو
آدم و حوا زلیخا یوسف و یعقوب ازو
ام سبطین کفن بر دوش در محشر ازو
حسن ازو حسان ازو مداح ازو وصاف ازو
سیف حمزه ذوالفقار فاتح خیبر ازو
انیبا و اولیا دنیا و ما فیها ازو
عشق رب معشوق حق مشتاق پیغمبر ازو
شعر ازو شاعر ازو ناطق سراجی کم ازو
جان ازو جانان ازو چون عاشق کمتر ازو

۷. علمی

اسمش عبدالرزاق علی است. در ۱۸۴۲ م در ارزروم به دنیا آمد. پدرش نقیب الاشارف ارزروم شیخ گدایی زاده محمد است.^{۳۰}

عمو و استاد عمر نصحی بیلمن است. نزد برادر بزرگش مدرّس محمد افندی و مدرّس صولاکزاده احمد توفیق افندی درس خواند و اجازت گرفت و بعد بعنوان مدرّس در مدرسه احمدیه به تدریس پرداخت.

علمی در حلقه مریدان شیخ حقی پیوست و تا وفات شیخ در خدمت وی بسر برد. در علم تفسیر عالم بود. تفسیر روح البیان را چند بار به دانشجویان تدریس کرد. بعد از وفات پدرش نقیب الاشراف ارزروم شد. در مساجد مختلف ارزروم به وعظ و نصیحت مشغول شد.

^{۳۰} محمد نائل طومان، تحفه نائلی، ج ۲، ص. ۷۹۶-۷۹۷ (۲۹۴۶)؛ عثمان حسین وصاف، سفینه اولیا (به سعی و اهتمام محمد آققوش و علی بیلماز)، استانبول ۲۰۰۶ م، ج ۲، ص ۲۹۳-۲۹۹.

او در ۱۹۰۷ م در ارزروم در گذشت و در حضیره اولوجامی به خاک سپرده شد. عبدالرزاق علی اشعار ترکی و فارسی هم سروده و در آنها «علمی» تخلص کرده است؛ ولی اشعار او غیر از یک غزل فارسی تا کنون به چاپ نرسیده و در کتابخانه ها نیز وجود ندارد. آثار دیگر او رساله حلال و حرام، مساوات عدد حروفات و منظومه نفوس سبعة است. هیچ یک از این آثار نیز چاپ نشده است.

چنانکه گفته شد تنها یک غزل فارسی او در دست وجود دارد که آن هم در داخل تخمبسی هست که برادر زاده اش عمر نصوحی بیلمن به غزل وی نوشته است. این غزل در بحر رمل مثنوی محذوف است و از نظر معنی و آهنگ متوسط است.

علمی در این غزل از جانان و دوستهایش یاری می خواهد؛ چراکه در سینه او کوهی از آتش وجود دارد و همیشه می سوزد. آتش عشق، جگر او را پخته و کباب کرده است. او برای دیدن جمال گل روی جانان اسب می تازد؛ در زمین و آسمان می گردد؛ آخرالامر دنیا را ترک گفته و کنج عزلت اختیار کرده است:

داغ دارد سینه من لاله وش جانان ما	دود آه من برآید از دهن یاران ما
این جگر را آتش عشق پخته می کرد بگرید	ناگهان بوی کباب آید ازین سوزان ما
روی یار من چو گل پیدا شد از سوی چمن	عندلیب آسا برآید زاهدانالان ما
اسب همت می جهانیدم ازین میدان عشق	تا به اوج آسمان می تاخت این جولان ما
می نیامیزم جهان بازیچه طفلان بود	علمیا در کنج وحدت خوش بود سیران ما

۸. لطفی

نام وی محمد است و در سال ۱۸۶۸ م در روستای کندیغی مربوط به حسن قلعه ارزروم به دنیا آمد. پدرش حسین افندی و مادرش خدیجه خانم است.^{۳۱}

^{۳۱} صلاح الدین قیجی، «آلوارلی محمد لطفی افندی»، ترکیه دیانت وقفی اسلام آنسیکلوپدیسی، استانبول ۱۹۸۹، ج ۲، ص ۵۵۲؛ خواجه محمد لطفی، خلاصة الحقایق، به سعی حسین قوتلی و حسن مظلوم اوغلی و غیره، استانبول ۲۰۰۶، ص ۳-۱۱؛ ویس دگرمنچای، «آلوارلی لطفی افندی و فارسچه شعرلری»، نسیم شرق، مجله مطالعات ایرانی و زبانی و ادبیات فارسی، شماره اول، سال ۱۳۹۳، ارزروم، ص ۱۴۵-۱۱۶۳.

تحصیلات مقدماتی خود را نزد پدرش به پایان رساند و سپس در مدرسه های ارزروم درس خواند. در سال ۱۸۹۱ م در مسجد سیواسلی وظیفه امامت را بر عهده گرفت. در همین سال همراه پدرش به شهر بطلیس رفت و به شیخ نقشبندیه محمد کفروی دست ارادت داد و به عنوان جانشین و خلیفه شیخ خود به ارزروم بازگشت. از این پس در روستای دینارقوم مربوط به حسن قلعه ارزروم وظیفه امامت را ادامه داد.

او وقتی که روسها در ۱۲ فوریه ۱۹۱۶ م ارزروم و حوالیش را محاصره کردند، به روستای یایوی مربوط به ترجان ارزنجان رفت و در آنجا هم وظیفه امامت را بر عهده گرفت. پس از آزادی شهر ارزروم در ۱۲ مارس ۱۹۱۸ م به حسن قلعه بازگشت و به روستای آلوار سکنی گزید. از این تاریخ به عنوانهای «آلوارلی محمد و آلوارلی امامی و آفه حضرتلری» معروف شد. او به عنوان شیخ نقشبندی- خالیدی به ارشاد مردم پرداخت و در ۱۲ مارس ۱۹۵۶ م درگذشت و در روستای آلوار به خاک سپرده شد.

لطفی علاوه بر زبان ترکی، زبانهای عربی و فارسی را نیز خیلی خوب می دانست و به هر سه زبان شعر می سرود. او در اشعارش «لطفی» تخلص کرده است. دیوان ترکی بنام خلاصه الحقایق دارد که شامل مثنویات، غزلیات، قطعات و مفردات است. او شعرهای خود را در اوزان عروضی و هجایی سروده شده است.

لطفی به فارسی هفت غزل و دو بیت مثنوی (در داخل منظومه ترکی بنام سلسله الذهب) دارد. همه آنها در وزن عروض سروده شده و از نظر معنی، الفاظ و آهنگ سست و ناقص است.

او در غزلهایش از عاشق، عارف، وحدت وجود، تزکیه نفس، معشوق حقیقی، بی التفاتی معشوق، غم و اندوه و حادثه کربلا سخن می گوید؛ برای شهید کربلا حضرت حسین عزاداری می کند و به یزید که مسبب این حادثه است نفرین می کند.

و مطلع غزلهای لطفی و یک نمونه از آنها:^{۳۲}

صبح دم دیدم چو گلشن کاکل گلبار دوست خورشید آسامی نماید دیده را دیدار دوست

[Selahattin Kıyıcı, "Alvarlı Muhammed Lutfi Efendi", DİA]

^{۳۲} ویس دگرمنچای، «آلوارلی لطفی افندی و فارسچه شعرلری»، نسیم شرق، مجله مطالعات ایرانی‌شناسی و زبان و ادبیات فارسی، شماره اول، سال ۱۳۹۳، ارزروم، ص ۱۴۹-۱۱۵۹.

جنتِ فردوس چیست در نظرم دارِ دوست دیده دلم قرار کرده شده یارِ دوست

من ترا هر چند گفتم دلبراً از من گذر می خواهم از جور تو باشم همیشه بر حذر

نه دیده دیدای دلدار چنین دردی که من دارم چنین درد کوثر جانست نه درد درِ عدن دارم

ماه ماتم آمدای دل دیده خوبار کن شرحه شرحه کن جگر را سینه پر افکار کن

مرا شد آفت جانسوز چها کرد آن کمان ابرو پریشانم نمی بیند نمی دهد امان ابرو

در دیده های عاشقان هر دم عیان دیگرست درسِ درون عارفان هر دم بیان دیگرست
ای دل بگوش جان شنو نغمه نای وحدتست سرمست می معنوی خواند دیوان دیگرست
شاهد قدسی پرده کش گرمی شودای نور دل حیرت کردیده دل در راه آن دیگرست
آن دم شود ذوق و صفا نورِ محبت می رسد بلبلِ جان دارد نوا در آشیان دیگرست
لطفی که داند در جهان نکته سرّ من عرف یابد ز درس من عرف علم عیان دیگرست

۹. نصحی

نام او عمر و نام خانوادگی اش بیلمن است. در سال ۱۸۸۳ م در روستای سالاسور ارزروم متولد شد. پدرش حاجی احمد افندی و مادرش محبیه خاتون است.^{۳۳}

^{۳۳} احمد سلیم بیلمن، عمر نصحی بیلمن، حیاتی- اثر لری - آنیلر، استانبول ۱۹۷۵، ص ۱۳-۹۶؛ وهبی وقاس اوغلی، عثمانلی دن جمهوریتته اسلام عالمیری، استانبول ۱۹۸۷، ص ۷۹-۱۱۰؛ رحمی یاران، «بیلمن، عمر نصحی»، ترکیه دیانت وقفی اسلام آنسیکلوپدیسی، استانبول ۱۹۹۲، ج ۶، ص ۱۶۲-۱۶۳؛ اورخان باشاران،

بعد از وفات پدرش زیر نظر عموی خود عبدالرزاق علمی که مدرس مدرسه احمدیه ارزروم و قائم مقام نقیب الاشراف بود، بزرگ شد. نزد عمویش و مفتی شهر حسین نارمانی درس خواند. او بعد از آنکه هر دو استاد خود با فاصله اندکی درگذشتند در ۱۹۰۸ م به استانبول رفت و نزد شاکر توقادی مدرس مدرسه فاتح درس خواند و از او اجازت گرفت. در ۱۹۱۲ م گواهی نامه مدرسی (درس عام) گرفت و همچنین در ۱۹۱۳ م از مدرسه القضاء فارغ التحصیل شد. وی علاوه بر تدریس فقه و کلام و حقوق مدنی، سمتهای فرهنگی - مذهبی مهمی نیز داشت: در سال ۱۹۱۲ م با سمت درس عام (مدرس) مدرسه بایزید و در ۱۹۱۳ م به عنوان ملازم مسوّد (منشی) در فتوی خانه عالی بر گمارده شد و بعد از یک سال همانجا سرملازم (سرمنشی) شد. در ۱۹۱۵ م عضو هیئت تألیفیه (در متون حقوقی) شد. سپس در ۱۹۱۶ م در مدرسه دارالخلافة به تدریس پرداخت. در ۱۹۱۷ م مأمور اداره شرعیّه محکمه تمییز شد، ولی در ۱۹۲۰ م بار دیگر به عضویت هیئت تألیفیه درآمد. در ۱۹۲۲ م به عضویت مجلس تدقیقات شرعیّه انتقال یافت و در همان سال در پی بسته شدن این اداره، در مدرسه صحن به سمت مدرس کلام به تدریس ادامه داد، لیکن این مدرسه نیز بعد از یک سال بسته شد. در ۱۹۲۶ م منشی مفتی استانبول و در ۱۹۴۳ م مفتی استانبول شد. در ۱۹۶۰ م به ریاست امور دینی رسید و هنوز یک سال نگذشته بود که در ۱۹۶۱ م بازنشسته شد.

بیلمن در ۱۷ اکتبر ۱۹۷۱ م روز سه شنبه در استانبول درگذشت و در آرامگاه مشهد سقز آغاجی در ادرنه قاپو به خاک سپرده شد.

او در مدت طولانی زندگی اداری خود به عنوان معلم نیز خدمت می کرد. او در حدود بیست سال معلم درس اخلاق و هم میهنی در دبیرستان دارالشفقه بود. بعلاوه در مدرسه امام - خطیب استانبول و مؤسسه عالی اسلام (دانشکده الهیات) درسهای اصول فقه و کلام را نیز تدریس کرد.

«عمر نصوحی بیلمین نزهة الارواح آدلی فارسچه دیوانچه سی»، ترک - اسلام دوشنجه تاریخنده ارزروم سیمپوزیومی، ارزروم ۲۰۰۶ (این مقاله هنوز چاپ نشده است).

[Ahmed Selim Bilmen, *Ömer Nasuhi Bilmen Hayatı-Eserleri-Anılar*; Vehbi Vakkasoğlu, *Osmanlıdan Cumhuriyete İslâm Âlimleri*; Rahmi Yaran "Bilmen, Ömer Nasûhî", *DİA*; Orhan Başaran, *Ömer Nasuhî Bilmen'in Nüzhetü'l-ervâh Adlı Farsça Divançesi*", *Türk-İslam Düşünce Tarihinde Erzurum Sempozyumu*]

بیلمن از زمانی که مفتی استانبول شد تا هنگام مرگش از لحاظ صلاحیت علمی و اخلاقی، مورد اعتماد مردم مسلمان ترکیه بود؛ او در امور دینی بی مسامحه بود؛ چنانکه در ۱۹۶۰ م در پاسخ کسانی که در ترکیه قصد اصلاحات دینی داشتند، چنین اظهار داشت: «دینی که فرسوده نمی شود، آیا اصلاحات لازم دارد؟».

بیلمن در اوان جوانی که در ارزروم بسر برد، علاوه بر ادبیات ترکی به ادبیات های عربی و فارسی هم علاقه بسیار داشت. در این شهر بعضی آثار ادبی تألیف کرد که از این قرار است: دیوانچه فارسی نزهة الارواح، قراضة ادبیه، بکاره الاثمار، بیر ایکی (یک دو) آتشین ورق و کتاب داستانی به نام دو شکوفه تعشق.

او در استانبول نیز تا آخر عمر به فعالیت های علمی ادامه داد و بیشتر عمر خود را صرف تألیف کرد و آثار بسیاری در علوم اسلامی بر جا گذاشت که از این قرار است: قاموس حقوق اسلامیة و اصطلاحات فقهیه (۸ ج)؛ بیوک اسلام علم حالی (کتاب بزرگ شرعیات در اسلام)؛ قرآن کریم تر کچه مآل عالیسی و تفسیری (مآل عالی و تفسیر ترکی قرآن کریم، ۸ ج)؛ بیوک تفسیر تاریخی (کتاب بزرگ تاریخ تفسیر، ۲ ج)؛ قرآن کریم دن درس لر و او گوت لر (درسها و پندهایی از قرآن کریم)؛ سورة فتح تر کچه تفسیری و اعتلای اسلام و استانبول تاریخی (تفسیر ترکی سورة فتح و تاریخچه اعتلای اسلام و استانبول)؛ حکمت غنچه لری (غنچه های حکمت: مشتمل بر ترجمه و شرح پانصد حدیث)؛ موضح علم کلام؛ ملخص علم توحید عقاید اسلامیة؛ یوکسک اسلام اخلاقی (اخلاق والای اسلامی)؛ دینی بیلگی لر (تعلیمات دینی). همه این آثار در استانبول یا آنکارا به چاپ رسیده است.

بیلمن گذشته از این آثار مقاله هایی هم نوشته است که در مجله های بیان الحق، صراط مستقیم و سبیل الرشاد به چاپ رسیده است.

او علاوه بر تدریس فقه و کلام و حقوق مدنی - چنانکه بالا گفته شد - سمت های فرهنگی - مذهبی مهمی نیز داشت. او معلم، مدرس، فقیه و نویسنده بود و علاوه بر ترکی، زبان های عربی و فارسی را نیز خیلی خوب می دانست و به هر سه زبان شعر می گفت. در آثارش بیت های بسیاری از شعرای معروف ادبیات ایران چون سنائی، عطار، مولوی، نظامی، سعدی، حافظ، علیشیر نوائی، جامی، فیضی هندی و صائب تبریزی را اقتباس کرده است. زمانی نیز به آموختن زبان فرانسه علاقه مند شد و آن را در حد ترجمه کردن فرا گرفت.

بیلمن که در مدرسهٔ بحر سیاه به عنوان معلم فارسی به تدریس هم می پرداخت، آموختن این زبان را بسیار مهم دانسته و دانش آموزان را به فراگیری زبانهای فارسی و عربی تشویق کرده است. در رابطه با این موضوع چنین می گوید:

*Ya lügat-i fürs ne pâkîzedir
Kubbe-i irfâna bir âvîzedir
Nutmumuza başka tarâvet verir
Fikrimize haylice vüs'at verir
Etmek için bizdeki âsârı derk
Bu güzelim dilleri bilmek gerek
Bunları tahsîle şitâb etmeli
Vahdet-i İslâma taraf gitmeli.*

یا لغات فارسی چه پاکیزه است
قبهٔ عرفان را چلچراغیست
به خطاب ما طراوتی دیگر دهد
به فکر ما خیلی وسعت دهد
برای فهمیدن آثار ما
باید این زبانهای مهم را آموخت
باید به تحصیل اینها شتاب کرد
باید به طرف وحدت اسلام رفت
دیوانچهٔ فارسی نزهة الارواح :

بیلمن «نصوحی» تخلص می کرد. او دیوانچهٔ فارسی خود را هنوز بیست ساله بود که در سال ۱۹۰۳ در ارزروم نوشته و در اواخر عمر این اثر را که ثمرهٔ جوانی به گفتهٔ خود «زادهٔ صباوت» بود به نام «نزهة الارواح فارسی دیوانچه و ترجمه سی» به چاپ رساند (استانبول ۱۹۶۸).
دیوانچهٔ فارسی مشتمل بر ۱ توحید، ۱ نعت، ۳ تخمیس، ۴۱ غزل و ۳ مفردات است. یکی از این غزلهای عربی و دو تای دیگر ملمع به عربی-فارسی است. همهٔ اشعار از طرف خود شاعر به ترکی برگردانده شده است. غیر از اینها سه منظومهٔ ترکی متشکل از یک غزل و دو مثنوی به نام «علاوه» در پایان کتاب ضمیمه شده است.

بیلمن برای غزل‌های حافظ، جامی و عمویش علمی افندی تخمیس‌ها سروده است.^{۳۴} این بند اول تخمیس غزل حافظ:

از شیوه تقدیر ازل دور دیارم در راه طلب می گذرد لیل و نهارم
از دیده به اوراق جهان ژاله نثارم گر دست دهد خاک کف پای نگارم
بر لوح بصر خط غباری بنگارم

و این بند اول تخمیس غزل جامی:

انوار تجلی ماء و طینت والنجم قسم بخال زینت
والشمس وجود نازینت ای واضح والضحی جینت
واللیل نقاب عنبرینت

و این بند اول تخمیس غزل علمی افندی:

گرید ابر نوبهار از دیده گریان ما می دمد از اشک دل گلغچه بستان ما
سوختم از برق فرقت این بود برهان ما داغ دارد سینۀ من لاله وش جانان ما
دود آه من برآید از دهن یاران ما

بیلمن در اشعارش درباره توحید باری تعالی، نعت و محبت رسول اکرم (ص)، تصویر بهار، عشق الهی، معشوق، فراق، آتش هجران، فانی بودن دنیا، ذکر باز کننده در رحمت «لا اله الا الله»، پند و موعظه، مجاهده با نفس اماره، راه نجات از این عالم و غیره سخن می گوید.

وی بر شعر و شاعری خویش می بالد و اشعار خود را به اشجار بهشتی و در ناسفته و خود را به خزانه گوهر تشبیه می کند:^{۳۵}

هر مصرعت نصوحی یک نونهال جنت اشعار دلپذیرت سرلوحه لطافت

^{۳۴} عمر نصوحی بیلمن، نزهة الارواح فارسی دیوانچه و ترجمه سی، آستانبول ۱۹۶۸، ص ۹-۱۳.

[Ömer Nasuhi Bilmen, *Nüzhëtü'l-ervah, Fârsî Dîvânçe ve Tercümesi*]

^{۳۵} عمر نصوحی بیلمن، نزهة الارواح فارسی دیوانچه و ترجمه سی، ص ۱۹، ۴۰.

گنج اشعارست نصوحی طبع گوهر پرورت دلربای شاعرانست پرصفا گفتار تو
نکته قابل ذکر این است که دیوانچه فارسی بیلمن اولین اثر وی می باشد و سرودن یک اثر
منظوم به زبان فارسی توسط یک جوان بیست ساله ترک زبان حائز اهمیت است.
و دو نمونه از غزلهای بیلمن:^{۳۶}

هر طبیعت را شود در گیتی از یک کار حظ	مرغ شمع از نار یابد، بلبلی از گلزار حظ
یابد اندر گلشن عالم مشام اهل دل	از نهال غنچه و از نکهت ازهار حظ
بر من بیچاره دل را یک دوا کن ای طیب	خستگان را می شود از مرهمت هموار حظ
می شود ارباب ثروت مُبتهج از سیم و زر	شاعران یابند ولی از نسخه اشعار حظ
طوطی از شکر بگیرد، عندلیب از گل‌گذار	عاشقان دارند ولی از وصلت دیدار حظ
مشکست کردن نصوحی با جوانان اتفاق	دلبران از ناز دارند، عاشقان از زار حظ

ان فی عشقک بالشوق ذوی الروح فداک	نقد جان را که کند در ره عشقت امساک
ای رسول ثقلین ای گهر عرش برین	وی شه یثرب و بطحا، مهتاب لولاک
چه کنم بر که روم من چه بگویم ز فراق	دیده اشک بار و دلم زار، وجودم غمناک
بر گلستان تو راه طلبم گر نرسد	می زخم ناله، بسوزم همه در خاکِ هلاک
لطف کن، دور مکن از نظر عاطفتم	ای شهنشاه کرم، زیور اوج افلاک
مرحمت کن به من، ای تیر افقِ حرمین	بر نصوحی نشود غیر درت ملجئه پاک

^{۳۶} عمر نصوحی بیلمن، نزهة الارواح فارسی دیوانچه و ترجمه سی، ص ۳۱، ۳۵.